

تایخ موم

تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی

ترجمہ

حسن بن علی بن حسن بن عبدالمطلب

بیچ و تحشیہ

استاد سید جلال الدین تھمرانی

www.KetabFarsi.com



۲۳۸

کتابخانه

تألیف

حسن بن محمد بن حسن قمی

در سال ۲۷۸ قمری بصری

ترجمہ

حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک قمی

بفارسی در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ قمری

تصحیح و تحشیہ

سید جلال الدین طہنہ انی مدرس علم معقول

و متخصص در علم فلک و ریاضیات عالیہ

بانضمام فہرست اعلام و اماکن

- تاریخ قم
- تألیف: حسن بن محمد بن حسن قمی
- ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی
- تصحیح و تحشیه: سید جلال‌الدین تهرانی
- انتشارات توس، اول خیابان دانشگاه تهران ۱۳۶۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتاب که از نظر قارئین گرام میگذرد کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی از علماء ما نه چهارم هجری است که آنرا در سال ۳۷۸ قمری بتشویق صاحب بن عبّاد اسمعیل کافی الکفاة در عصر فخر الدّولة دیلمی بعربی تألیف نموده اصل این کتاب که بعربی بوده است در ایام ما کسی آنرا ندیده و بعداً در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری بتوسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی بفارسی ترجمه گردیده است این کتاب مشتمل بر بیست باب بوده است بطوریکه مؤلف در فهرست مندرجات مینویسد ولی تا حال نسخ تاریخ قم فارسی که دیده شده است بیش از پنج باب آنرا نداشته مانند همین نسخه که مورد مطالعه آقایان واقع میگردد نمیدانیم بعربی هم بیش از یک جلد شامل پنج باب تألیف نشده و یا آنکه مترجم بیش از پنج باب آنرا ترجمه ننموده است در هر صورت این کتاب از نقایس کتب تاریخی است که مشتمل بر فوائد بسیاری میباشد و ما آنرا از روی نسخه که بسال ۱۰۰۱ تحریر شده بطبع رسانیدیم و فهرست مفصلی از اعلام و اماکن ضمیمه آن ساختیم امیدواریم که این گونه خدمات نا قابل ما مورد قبول واقع گردد.

طهران - ۱۸ - آذرماه ۱۳۱۳ مطابق دوم رمضان ۱۳۵۳

سید جلال الدین طهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ ،

الْحَمْدُ لِلَّهِ جَاعِلِ الْعُلَمَاءِ أَنْجَمًا لِلْإِهْتِدَاءِ زَاهِرَةً وَأَعْلَامًا لِلْإِقْتِدَاءِ ظَاهِرَةً
وَحُجَّةً عَلَى الْحَقِّ قَاطِعَةً وَمُحِبَّةً إِلَى الصِّدْقِ شَارِعَةً وَصُدُورًا لِلْفَضَائِلِ جَامِعَةً
وَبُدُورًا فِي سَمَاءِ الشَّرِيعَةِ طَالِعَةً ، حَمْدًا يَدُومُ دَوَامُ جُودِهِ الْفِيَّاضِ ، وَبِئَقْبَى
بَقَاءِ الْجَوَاهِرِ لِلْأَعْرَاضِ ، وَالصَّلَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمِلَّةِ الطَّاهِرَةِ ، الْمُعْجِزُ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ بِالْمُعْجِزَةِ الظَّاهِرَةِ ، مُحَمَّدٍ خَاتِمِ الرُّسُلِ نَاسِخِ الْمِلَلِ ، وَالرِّضْوَانِ عَلَي
آلِهِ أَيْمَةِ الْهُدَى ، وَمَصَابِيحِ الدُّجَى ، وَالرَّحْمَةُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَعَلَى
عُلَمَاءِ الْأُمَّةِ فِي كُلِّ زَمَانٍ ،

اما بعد چنين گوید مفسر ابن کتاب و مآول ابن خطاب اصغر عباد الله جرما
و اکثرهم جرما الحسن بن علی بن حسن بن عبد الملك القمی بقره الله بعبود نفسه و
جعل یومه خیراً من امسه که در زمان سابق راوان سالف تاریخی عربی بود مشتمل
بر بیست باب و پنججاه فصل جمعی که بلغت عربیت عالم و عارف بودند مطالعه آن مینمودند
و از آن استفاده میکردند و طایفه که فهم ایشان از ادراک علم عربیت قاصر و عاجز بود
از فواید آن محروم و مأیوس میشدند اکابر آن روزگار همت بر آن داشتند که از یکی
از علماء عربیت در خواہ کنند تا آن کتاب را از تازی با فارسی نقل کنند تا فواید آن عام
گردد و جمهور اهل قلم از مطالعه آن محظوظ و بهره مند شوند بسبب انقلاب زمان و واسطه
حوادث دوران در آن توقف افتاد تا بروزگار همایون حضرت عالی جناب مخدوم
علی الاستحقاق شهریار علی الاطلاق صاحبقران اعظم اعدل اعلم ماده امن و امان خلاصه
نوع انسان ذخر زمان و کشف او ان صاحب الفتوح المشهوره و الوقائع المذكوره نعمه الله

علی اولیائیه السابغة ونعمته فی اعدائه البالغة ملجاء المعجزة والضعفاء مرتبى الامة والعلماء
 مولی ملوک المعجم موئل صنایع الامم ذی المناقب و المناصب و المفاخر و المراتب
 الموفق بتوفیق الله رب العالمین المؤید بتأییدات خالق السموات والارضین المنصور
 بنصرة الله خیر الناصرین الخواجه فخر الحق و الدنيا و الدولة و الدین عماد الاسلام و
 المسلمین **ابراهیم بن الصاحب الاعظم السعید المغفور المبرور مولی الوزراء** فی زمانه
 الواصل الی عفو الله و غفر انه الخواجه عماد الدولة و الدین **محمود بن الصاحب السعید**
 المرحوم المغفور الخواجه شمس الدولة و الدین **محمد بن علی الصفی** خلد الله تعالی
 ظلال عواطفه و اشفاقه و احسانه و نور قبور مواضیه و اسلافه و آن کتاب بشرف مطالعه
 او رسید ازین بنده ضعیف نحیف فقیر درخواه کرد که آنرا از تازی با فارسی نقل کند
 تا چنانچ عربیت دانان از آن مستفید شوند فارسی خوانان نیز از آن مستفید شوند هر
 چند که این بنده استعفا نمود و گفت که مرا قابلیت و استعداد این شغل نیست از چو
 من ضعیفی چگونه این عمل قوی آبد قبول نکرد و عفو فرمود و حمل بر خویشتن داری
 و تقصیر خدمت کرد و نیز اشارت بندگیش بنسبت با این کمبینه اشارت **مَنْ إِشَارَتُهُ حُكْمٌ وَ**
طَاعَتُهُ غَنَمٌ بود پس بضرورت متصدی ترجمه و تفسیر کردن آن کتاب شد و از خاطر
 عاطر اصحاب فضل و هنر استمداد همت نمود و این کتاب را بتوفیق حق عز اسمه و یدمن
 دولت حضرت مخدومی شهر یاری و بهمت بزرگان دین و ملت و علماء اسلام و شریعت
 در شهر سنه خمس و ست و ثمانمائه^۱ از عربی با فارسی نقل کرد مأمول و مرجو از کرم
 بزرگان و اصحاب فضل و کمال که چون این کتاب بشرف مطالعه ایشان رسد هر جا
 که در آن خطایی بینند بصواب مبدل کنند و پرده اصلاح بر آن بیوشند و بعین رضا
 ملاحظه فرمایند که

شعر

وَعَيْنُ الرَّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

والان وقت الشروع فی المقصود بمون الملك المعبود

۱ - که مترجم در سالهای ۸۰۰ و ۸۰۶ هجری قمری بترجمه پرداخته است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
 اجمعين و بعد چنين گوید مؤلف اين كتاب حسن بن محمد بن حسن قمي كه حق
 سبحانه و تعالى ايام عمر مولانا صاحب الجليل كافي الكفاة كشیده گرداناد چه در درازی
 عمر و بقای او صلاح عباد و فراخی بلا دست و علو مرتبت او را جاوید و مؤید گرداناد
 چه در دوام ايام دولت و رفعت و حشمت او اسباب خیر و شادگامی موجود اند و رنج
 و بلا و شر و اذا معدوم و نعمت و ثروت و دستگاہ او باری عز اسمہ تمام و مکمل گرداناد
 چه نعمت و ملات و غنا و ثروت او منبع کرم و ماده نعمت و از آن اصناف امم را
 زندگانی و معیشت و اعدای دولت او را مقهور و نگونسار گرداناد که در نگونساری و
 خاکساری ایشان راحت و آسایش انام و تازگی ايامت و همیشه ملجأ و پناه اهل
 دین و دولت باد و دایم موقر و محترم و عالی الذکر و نافذ الامر و مهیب و مطاع و سرور
 و دین پرور باد، فضایل و کمالات مولانا صاحب الجليل كافي الكفاة ادام الله تمکینه
 نه چندان و نه بدان حد اند که حصر و عد آن توان کرد و مدح و ستایش کننده او از
 هر تکلفی و زیادتی مستغنی و غیر محتاجست چه مولانا مشار الیه ادام الله قدرته در
 فنون آداب و صنوف فضایل و کمالات در سخن دانی و آرای بنظم و نشر عظیم التظیر
 و فرید العصر و وحید الدهرست خصوصاً در علم دینی و در مهارت و در بحث آن بالای
 اعتقاد هر معتقدینست و در تقوی و پرهیزکاری و راستی و راست گفتاری از زاهدان
 عصر و عابدان وقت مبرز و ممتازست و در حسن سیرت و جمیل سیاست و تدبیر مملکت
 و تنسيق آن بر هر مدبری و مبصری فایق و راجع آمده چه ساعات ايام دولت خود و
 ساعات آن در آن مستغرق گردانیده و همت مبارک بر حسن تدبیر آن مصروف و معطوف
 و از جمیع شهوات نفسانی و هواجس جسمانی محترز و مجتنب بوده و همیشه محب خیر
 و صلاح و مرید سداد و صواب بوده چنانچ در خصایل حمیده و فضایل پسندیده از جمعی
 که بدین خصال مشهور و معروف بوده اند و در کتب بتیمن و تبرک ذکر و نام ایشان کرده
 فایق و فاضل آمده و من که مصنف و مؤلف این کتابم بعضی از ابادی و نعم مولانا
 صاحب الجليل كافي الكفاة که در حق اهالی و متوطنان و ساکنان بلده قم که شهر

منست بر سبیل عموم فرموده است و در حق سایر بلاد بر وجه خصوص بتبرک و تبتمن یاد میکنم تا هر آنکس که بنظر تأمل و تدبیر مطالعه آن کند و در آن امعان نظر فرماید تصدیق سخن من کند در حق او و اعتقاد من در باره او حمل بر تکلف و تعسف نکند و الله ولی التوفیق علی ذلك وله الحمد، از جمله فضایل و کمالات مولانا **صاحب الجلیل** یکی آنک چون اشراف طالبیه و سادات فاطمیّه بواسطه انقلاب زمان و حوادث دوران در اطراف و اکناف جهان متفرق گشتند و از هر کس که طلب حفاظت و مهربانی نمودند بر ایشان تعطف و شفقت نکردند و از حقوق ایشان که بر ذمت اهل غنا و ثروت ثابت و لازم بوده با آنک سؤال و التماس میفرمودند احسانی و انعامی نکردند و مدد و مساعدت نمودند مولانا مشارالیه ادام الله سلطانه در حق ایشان انواع شفقت و تربیت و احسان باظهار پیدوست تا ایشان مرثیه الحال و فارغ البال درین طرف مقیم و متوطن شدند و از اهل غنا و ثروت گشتند و من که مصنف این کتابم حال حفاظت و شفقت و میل خاطر مولانا با جانب اشراف طالبیه و سادات فاطمیّه تشبیه و تمثیل نمیکنم الا بقول **ابی تمام طائی**

شهر

إِنَّ قَلْبِي لَكُمْ كَأَلْكَبِدِ الْحَرِيِّ وَ قَلْبِي لِغَيْرِكُمْ كَأَلْقُلُوبِ

دیگر از فضایل مولانا ادام الله تمکینه آنک قضایا و حوایج و مهمات اهل شهر بر حسب دلخواه و ارادت ایشان ساخته میکردانید بیواسطه وسیلی و شفیع و دفع الوقتی چنانچ ایشانرا احتیاج آن نبوده که بهیچ وجه بباب المعمور حاضر شوند و ملازمت نمایند و همه اوقات و ساعات پروانها و احکام و بروات و انعام در حق ایشان مجری داشته، **دیگر عامه** اهل مملکت را از قضاة و علما و فقها و اولیا و اصناف^۱ و رعایا نظر شفقت و عنایت و تربیت فرموده و وظایف و رسوم ایشان برقرار سابق و زمان سالف بریشان مقرر و مسلم داشت و در آن هیچ تغییر و تبدیل فرمود و از آن هیچ ناقص نگردانید بلکه در حق ایشان انواع فضل و احسان و ارفاق فرمود و مجموع بدعتهای سیئه و سنن جائره باطل و محو گردانید و سیر عادله و بدع حسنه و قواعد پسندیده در میانه مردم بنهاد و پدید کرد، **دیگر حق سبحانه** و تعالی او را توفیق فرمود تا چندین کار بزر در قبضه قم پدید کرد

و مالهای بسیار در آن صرف کرد و جویهای آب بر خارج و داخل شهر روان گردانید و پیشتر از آن آن مقدار آب که پنجشکی^۱ بدان سیراب گردد در مجموع شهر قم مقدور و یافت نمیشد و بدشخواری و مشقت از جایهایی دور بکلفت میکشیدند و چون مولانا مشارالیه این آبهارا در شهر روان گردانید تمامی اهل شهر از زحمت آن خلاص یافتند و سهولت و آسانی از در خانهای خود بقدر احتیاج بر میداشتند، **دیگر** از فضایل مولانا ادام الله قدرته آنک کتب بسیار و دفاین بدشمار و دوا و ابن از انواع علوم و اصناف اشعار و فنون اخبار بر طلبه و اهل علم وقف فرمود تا مطالعه آن مینمودند و از آن فواید بر میداشتند و نسخ بر میداشتند و مینوشتند و پیشتر از وسایر وزرا و ملوک ما تقدم کتب خود چنانچه دیگر جواهر و زواهر و نقره و طلا در خزینه می نهادند و از مطالعه آن طلبه و اهل علم محروم بودند تا عاقبت طعمه آرزو^۲ و خاک میکشیدند و این خصلت از بهترین و گزیده ترین و نیکو ترین خصایل مولانا است که هیچ وزیری و امیری و ملکی و سلطانی را این توفیق دست نداده و بدان راه نیافته هدام الله الی جمیع الخیرات

دیگر از خصایل پسندیده مولانا ادام الله بسطته آنک نفس و وجود خود را احیاء الله بالترو و از اخذ مالهای مملکت محفوظ و مصون داشته و دست بدان نکشیده و چشم بر آن نکماشته و بحق و غیر حق در مال هیچ آفریده تصرف نکرده لاجرم چون خصایل حمیده و فضایل پسندیده و سیرت عاده و یر هیزکاری و ترسکاری شعار و دثار او بوده در هر وقت و زمانی که مملکت از صاحب الامر و خلیفه وقت بدیگری منتقل شده مولانا مشارالیه موقر و محترم بوده و بهیچوجه اختلال بحال او راه نیافته و چون اصناف امم از و راضی شده و شاگرد و خشنود بوده هیچ آفریده بر رفع او مشغول نشده لاجرم دولت او دایم و ثابت بوده بر خلاف سایر وزرا که چون ایشانرا حادثه و واقعه افتاده و معزولی دست داده از هر گوشه دشمنی دیگر بر رفع و دفع او برخاسته بدین سیرت پسندیده مولانا ادام الله دولته در دلهای مردم محبوب بوده و بهر زبانی ممدوح گشته و بدین جلال جمیله و خصایل حمیده که هیچ فردی از افراد مردم درین جهان بر او سبقت نگرفته و پیش نشده نیکنامی

۱ - پنجشک بکسر اول و ثالث بمعنی گنجشک است که بر بی عصفور خوانند (برهان قاطع)

۲ - آلا رصه دویة تا کل الخشب، ج، ارض (المنجد)، که در فارسی آنرا موربانه نامند

و ذکر خیر ذخیره و حاصل کرده و در آن جهان بعون الله و مشیته بعد از گذراندن عمری خوش در عتق دولت و رفعت و بلوغ غایت و حصول مراد و امید، نیکوترین جزایی و بهترین یاداشتی و بزرگترین ثوابی یافته **إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا** زیرا که مولانا ادام الله قدرته مجموع روزگار خود برضای حق سبحانه و تعالی گذرانیده و هر عمل خیر که از او در وجود آمده خالص مخلص از بهر خدای تبارک اسمہ و رسول و اهل بیت او صلوات الله علیهم بوده چنانکه شاعر گوید و در حق او میفرماید

شعر

تِلْكَ الْمَكَارِمُ لَا قَعْبَانٍ مِنْ لَبَنِ شَيْبًا بِمَاءٍ قَعَادًا بَعْدَ آبِ الْآلِ

و اگرچه مولانا امیر السید ولی التعم شهنشاه **فخر الدوله** و فلک الآمه اطال الله بقائه و ادام آیامه این طریق نیکو سپرده و روزگار در حسن سیرت و سیاست گذرانیده از سر توانایی و قدرت، اما درین تشبیح^۱ بآبا و اجداد و برادران خود قدس الله ارواح ماضیهم کرده و ازیشان ابا عنجد بمیراث بدیشان رسیده و مولانا **صاحب الجلیل** کافی الکفاة ادام الله نعمته این فضایل و کمالات در طبیعت او مطبوع بوده و بعنايات ربانی و توفیقات آسمانی بدان راه یافته **أَحْسَنَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِيهِ وَمُعَاهِدِيهِ جَزَاءَهُمَا** و امیر السید اطال الله بقائه این معنی از اجداد و کلاله بمیراث بدو نرسیده است بلکه از پدر یافته است سبب آنکه **رکن الدوله** رضی الله عنه که پدر اوست آنکسیست که متوطنان و ساکنان بلاد از اماء و عباد را بحسن سیرت و جمیل^۲ معدلت چهل و پنجسال محافظت نمود و شفقت و معدلت افزوده و در آخر عمر بشهر اصفهان فی سنة خمس و ستین و ثلثمائة^۳ فرزندان خود را از جوانب طلب نمود و میان ایشان بعهده و میثاق پیوند کرد و بانواع نصیحت تربیت فرمود بحسن ائتلاف و اجتماع و فرمود که در رأی و تدبیر و موافقت و متابعت یکدیگر کلمه واحده باشند و از مخالفت و نفاق و شقاق و خلاف محترز و مجتنب چون **رکن الدوله** بجواز حق یدوست شیطان لعین میان

۱ - در حاشیه مشبع ضبط شده و در متن نسخه تشبیح بآباء که مقصود پیروی پدران باشد.

۲ - در نسخه جمیع معدلت آورده بنظر چنین رسیده که جمیل معدلت مناسب ترست.

۳ - در سال ۳۶۵ هجری قمری.

فخر الدوله و فلک الامه حرس الله دولته و مهجته و میان برادران او مخالفت پیدا کرد و هر یکی را بر قهر و قمع آن دیگر اغرا کرد و اغوا نمود و چون این صورت میان ایشان دست [داد] **فخر الدوله** از ایشان کناره گرفت و دوری جست و بر خدای عز و جل توکل کرد و امور و مهمات خویش بدان مفوض گردانید تا لاجرم حق عز اسمه آنچه **فخر الدوله** از آن خایف و ترسان بود از او بکفایت کرد و او را بعنایت و هدایت و توفیق خود مخصوص گردانید و بدین حسن صنع در باره او عنایت فرمود چنانچه **اوس بن حجر التمیمی** در آن سال که این معنی میان ایشان واقع آمد و **فخر الدوله** بر همه مهین و سرور آمد درین معنی با حق عز اسمه مناجات میگوید و خطاب میگوید

شعر

صَنَعْتَ فَلَمْ يَصْنَعْ كَصْنَعِكَ صَانِعٌ وَ مَا صَنَعَ الْأَقْوَامُ قَالَهُ أَصْنَعُ

فخر الدوله بتوفیق و عنایت ایزدی مالک و متصرف و مباشر مملکت پدر خود **رکن الدوله** قدس الله سره گشت و بر سریر ملک و سلطنت متمکن شد حظی او فر و نصیبی اکثر از سعادت دو جهانی حق عز اسمه در باره او فرمود قصه او عظیم مانده است بقصه **یوسف صدیق علیه السلام** با برادران و در ابتدای حال و انتهای آن و حق عز و جل او را سزاوار این آیت گردانید که **وَمَنْ بَغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرْنَهُ اللَّهُ** و همچنین حکم خادم او **حسن بن علی قمی المنجم** درست آمده چنانچه در موضوع خود ازین کتاب بحث آن بیاید پس حق سبحانه و تعالی این نعمت او را گوارنده گردانید و بدین مملکت مجدود و نیکبخت ساخت و توفیق داد او را تا بحسن سیرت و جمیل نصفت و عدالت در ممالک خود روزگار گذرانید و حکم راند و پادشاهی کرد و بساط عدل و راستی در میان رعایا و سایر اصناف امام از هر نوعی گسترانید و در اینجهان نیکنامی و در آنجهان رستگاری و فیروزی و ثواب ابدی و بقای سرمدی اندوخت و او را بسلطنت و پادشاهی و فرمان روایی و با امرای دولت و نیکخواهان آن سعادت و رفعت برخوردار گردانید و توفیق شکر این نعمت و طلب خوشنودی او بر حمت خود کرامت فرمود و از مولانا **صاحب الجلیل کافی الکفاة** ادام الله علوه این خصایل حمیده و فضایل پسندیده که بدان مخصوص گشته و او را طبیعت ثابته بوده عجیب و غریب نبوده و مع هذا پدر او **شیخ الامین رضی الله عنه** آنکسیست

که از گزینندگان رجال زمان خود به علم و ورع و ترسکاری و فضل و کمال و امانت و قناعت و سیاست و کفایت و حسن سیرت فایق و راجح آمده و در ایام وزارت او **مرکزین الدوله** قدس الله روحه را همیشه مامون و مشار الیه و ناصح و مصلح امور رعایا و سایر اصناف مردم بوده تا بحیثیتی که چون بجوار ایزدی واصل شد مدتی مدید و عهدهی بعید بر گذشتن او تأسف و تحشر مینمود [صفات] ^۱ کامل مولانا ادام الله نعمائه جلی و همچو خلق عظیمش طبیعی بوده و از روی تبرع و تکرم حلقه وار پیرامن حال مسلمانان در آمده فاما شکر او بر عموم مردم که بصنوف نعم او محظوظ بوده واجب و لازمست تا مکافات و مجازات جزوی از آن کرده باشند چنانچ شاعر گوید

شعر

يُجْزِيكَ أَوْ يُثْنِي عَلَيْكَ وَإِنْ مَنْ أَثْنَى عَلَيْكَ بِمَا قَعَلْتَ كَمَنْ جَزَى

و چگونه شکر شاكران هر چند که جهد و كوشش نمایند بانعام و احسان مولانا ادام علوه شامل و محیط گردد حق عز اسمه توفیق کناد مولانا را بهر آنچه بدان طالب شکر کنند و آزاد را بنده گردانند یعنی کرم و سخاوت و بذل و فتوت که **الإنسان عبيد الإحسان** بدرستی و راستی که مولانا ادام الله قدرته در کرم و بذل بمرتبه رسیده است که اهل فضل و هنر بنسبت بادریای کرم او باران کوچک از باران بزرگ او و او در میان ایشان همچو تیر معلی است در میان تیرهای قمار و همچو بالهای پیشین در میان بالهای مرغان و هر چند در هر درختی آتش موجودست فاما همچو درخت مرخ ^۲ و عفار ^۳ هیچ درختی نیست که باندك حرّت از آن آتش میبارد

شعر

وَ إِنْ كَانَ بَحْرُ الْحَنْظَلِيِّينَ وَاحِدًا فَمَا يَسْتَوِي حَيَاتُهُ وَ الْفَضَائِعُ

مولانا ادام الله تأییده همیشه حلیف و قرین تقوی است و کثیر المنافع و الجدوی چون در راه حق کوشش و سعی نماید بنجاح مقرون گردد و عمل او از بهر سلطان وقت

۱ - در اینجا گویا کلمه «صفات» حذف شده و ما در متن آوردیم، و نسخه بدلی نیز ضبط شده: کمال مولانا،

۲ - الترخ شجر رقیق سریع الوری یقندح به (المنجد)،

۳ - العفار شجر یغذ منه الزناد والواحدة عفارة (المنجد) .

عین نصیحت و مصلحت بود و بهیچ وجه اهل سؤال و التماس از عطاء او محروم نکردند و بنفحة احسان او محفوظ و بهر مند شوند چنانچ شاعر گوید،

شعر

شَهِدَ اللَّهُ وَالْخَلِيقَةُ وَالنَّاسُ جَمِيعًا شَهَادَةً إِجْمَاعًا
 إِنَّكَ الْكَاتِبُ الَّذِي يَأْمَنُ السُّلْطَانُ مِنْهُ إِضَاعَةً وَاقْتِظَاعًا
 وَالْجَوَادُ الَّذِي إِذْنَالِ نَيْلًا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ نَيْلِهِ مَنَاعًا
 فَهَنِيئًا لِمَنْ رَعَيْتَ هَنِيئًا آمِنَ اللَّهُ سَرِبَهُمْ أَنْ يُضَاعَا

چون عادت مولانا همه اوقات خیر و فعل خیر بوده و مکافات آن بشکر بندگی و نشر آن لازم و واجب بوده که **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** و این ضعیف از آن جمله و طایفه شده که نعمت او شامل ایشان بوده و شکر آن برایشان واجب و لازم شده مدتی کوشش و سعی نمودم تا وسیله بدست آرم که بجناب او نزدیک آردم و بحضرت او واصل شوم، نیاقتم هیچ چیزی گزیده تر بنزدیک او و دوام او و ثبات ذکر او در مرور ایام و ازمان از کتابی و تصنیفی که من در آن جمع کنم و یاد کنم در آن اخبار شهر قم و اهل قم چه هدیه و تحفه بهتر از آن نیاقتم زیرا که هر هدیه و تحفه که باشد عنقریب بزوال خلل پذیرد و فانی شود مگر مصنفات و مؤلفات که بمرور ایام و مرور اعوام منعدم نشوند و کهنه نگردند و بهر روز کاری جدید و حدیث باشند و مردم آن روزگار بخواندن و مطالعه و نوشتن آن رغبت نمایند حق سبحانه و تعالی همیشه بازار علم و ادب و فضل و هنر در ساحت دولت او رونق پذیرد و روا گرداند و از کساد و ناروایی محفوظ و مصون دارد و اهل علم و فضل و کمال و اهل بحضرت بزرگوار او راغب و مایل باد و بیغیه و مطلوب و مقصود خود فیروز و محفوظ باد باعث بر تصنیف این کتاب و مهیج بر تالیف آن سه چیز بوده:

اول - آن چیز که همه مردم بر آن بیش از من حریص و مایل بوده اند و آن جمع کردن اخبار و روایاتست تا اهل روزگار از ایشان بدیگران همچو میراث برسانند

و ابدالذهر نام ایشان باقی ماند و اگر فضلاء ما تقدّم اخبار و روایات و قصص و سیر و آثار ملوک و سلاطین و وزرا و امرا و اعیان و مشاهیر جمع نکردندی مجموع آثار حمیده و اخبار جمیله ایشان محو و ناچیز شدند و اعوام و ملوک متساوی شدی و اهل کرم از اهل لثام و محامد از مذام و فاضل از مفضول جدا نشدی چه تلاوت و قرائت اخبار در هر قرنی و وقتی محبوب بوده است و مذاکره بر آن مرغوب و غیر مکروب چنانچ من یافتم در رساله اسد بن عبدالله البسطامی النظار که او فرمود که من از شیخ امین رحمه الله شنیدم که او فرمود که اگر ملوک و سلاطین بدانند و بشناسند آن لذت و شوق که در مذاکرات و مباحثاتست بشمشیرها و تیغها بروی مایرون آیند و با ما مجادله و مضاربه کنند و مارا بر آن نگذارند و یکساعت و یکلحظه از آن غافل نشوند و بعمل و شغلی دیگر مشغول نگردند.

دوم - آنکه بکرات از ابوالفضل محمد بن الحسین العمید رحمه الله

شنیدم که او تعجب مینمود و میگفت سخت عجیب است که اهل قم اخبار قم باسرها ترک کرده اند و ایشانرا در آن کتابی نیست و همچنین شعری از اشعار جعفر بن محمد ابن علی العطار پیش ایشان نیست و پیش او شعر ابی جعفر از بهترین شعرها بوده زیرا که او در آن معانی لطیفه اختراع کرده و بر نظرای خود از رودکی و رازی بدان شعر فایز شده و ابوالفضل در حق او فرموده که ابو جعفر در روزگار خود همچو امرء القیس است در روزگار خود پس جمع کردم از برای ابوالفضل بعضی از شعر ابو جعفر جز از آن اشعار که از برای خزانه مولانا ادام الله نعماته جمع کرده بودم و بسبب غایب شدن من از شهر قم در جمع این اخبار توفقی افتاد چون توفیق بآن دست داد جمع کردم.

سیم - در تصنیف این کتاب آنک از آن گاه باز که ابو عبدالله حمزة بن حسن

اصفهانی کتاب اصفهان تصنیف کرد و در شرح قصص و اخبار قم هیچ شروعی نکرد و برادرم ابوالقاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب مرا گفت که چون بشهر قم رسیدم تفحص بسیار کردم باشد که کتابی از اخبار قم بدست آرم مقدور نشد پس بغایت من حریص گشتم بر تصنیف این کتاب و بیشتر این اخبار در مدت حکومت برادرم بقم

تحصیل کردم و بدست آوردم بعضی از آن آن بود که از افواه مردم شنیده بودم که
 نُحِذِ الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ و بعضی از آن خود بر آن وقوف یافته بودم و بسیار جهد
 و کوشش کردم و همت مصروف داشتم بر آنک مجموع این اخبار در يك کتاب بیابم
 یا از يك کس بدانم مقدور و متمشی نشد بلکه هر خبری در کتابی دیگر و از جایی و
 کسی دیگر بدست آوردم و چنین رسانیدند بمن که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم
 بنزدیک مردی از عرب که بشهر قم متوطن بود نام او **علی بن حسین بن محمد بن عامر**
 بوده است در سنه ثمان و عشرين و ثلثمائة^۱ برسد بشهر قم و آن کتاب در خانه نهاده
 بود و آن خانه فرود آمد و آن کتاب در آن میان تلف شد و در آن کتاب ذکر اخبار عرب
 بود که بقم نزول کردند و ذکر دولت و اقبال ایشان تا بچند گاه بود و چند حرب کردند
 و بغیر ازین قصه و خبری دیگر در آن نبود و همچنین **حمزه** را دیدم که در کتاب خود
 یاد کرده بود که بسیار زحمت و مشقت و تعب و رنج بدو رسید و من سوگند میخورم
 که آنچه **حمزه** فرمود عین صدق و صواب بود و مع هذا که آن اخبار که او در کتاب
 خود یاد کرده بود مجموع از فاضلان شهر او بدو رسیده بود که ایشان نیز در جمع^۲ آن
 عاجز و مضطر گشته بودند چون زیادتی همت بر تحصیل آن داشتند در انمام آن مقاسات
 و معانات کشیدند **حمزه** آن اخبار نقل از ایشان جمع کرد و هر خبری به وضعی و محلی
 که لایق بود از کتاب خود یاد کرد و من هیچ فاضلی و بزرگی را بشهر قم نیافتم که
 بنزدیک او خبری از اخبار شهر قم باشد که از او یاد گیرم تا بسبب آن تصنیف کردن این
 کتاب بر من آسان آید پس من استخاره کردم بخدای عز و جل و توکل کردم برو در
 جمع کردن این کتاب و درین مدت که اتفاق تصنیف این کتاب افتاد هر خبری گزیده
 از اخبار قم که یافتم درین کتاب جمع کردم و آنرا بکتاب قم نام نهادم چنانچه یاد کرده‌ام
 از اخبار قم قدیمه و حدیثه یاد کردم و پیشتر ازین عزیمت نموده بودم بر تصنیف کتابی
 که مشتمل باشد بر اخبار عرب اشعریه که بقم نزول کردند جاهلیتها و اسلامیها چون
 این کتاب مرا دست داد با خود گفتم بهتر آن بود که اخبار عرب که بقم آمده‌اند درین
 کتاب یاد کنم زیرا که ایشان آنکسی بودند که مالک شهر قم شدند و آنرا تکویر کردند

۱ - ۲۲۸ هجری قمری ، ۲ - در نسخه اصل جمیع ضبط گردیده است ،

وبارو کشیدند و ایشانرا بقم چندین آثار و علامات بوده پس اولی آن دیدم که آن کتاب را با این کتاب جمع کنم و اخبار **طالیبه** که بقم آمدند و وطن ساختند^۱ یاد کنم و اگر چه اشارت کرده بودند مرا **که** یاد نکنم در این کتاب الا کسی که او را مآثرنی و فضیلتی و شهرتی باشد، بدرستی که ابن **ابی معاد** جرجانی که از جمله وجوه اهل قم بود مبلغی معین باین **ابی حجاج** قمی بخشید تا نام او در کتابی که آنرا کتاب رؤسا گویند یاد کند **ابو حجاج** قبول نکرد و از آن منع نمود و بهانه آورد که من مآثرنی و منقبتی از او نمیدانم که موافق مضمون کتاب من باشد و من کتاب او ندیدم و غرض او شناختم تا بر مقتضی دعوی او جواب دهم آری رای من مابین رای اوست و مقصود من خلاف مقصود او زیرا که چنین رسانیدند بمن که او تصنیف کتابی کرده که مشتمل باشد با مآثر و مناقب پیشترین فاضلان و مشهوران جهان و ممکن که نیافته باشد سبیلی و طریقی که از خلاف رسم و مقصود خود در گذرد و غرض و مقصود من ذکر مردان شهر خود از **طالیبه** و عرب و عجم است و ذکر مدح ایشان چنانچ **همزه** در کتاب اصفهان حکایت میکند از ذکر مردان اصفهان پس بدانک هر که متصدی تصنیف کتابی و مصنف جمع رساله گردد با نفس خود مخاطره میکند و خود را در معرض معارضه خداوندان فضل و فهم و نقص می آورد و از طعن طاعتان و ملامت عیب جوینان سلامت نخواهد بود و از دست و زبان ایشان خلاص نخواهد یافت مگر بتوفیق باری جلّ ذکروه و عزّ اسمہ چنانچ شاعر گوید .

مَنْ تَجَلَّى بِغَيْرِ مَا هُوَ فِيهِ فَصَحَّتْهُ شَوَاهِدُ الْإِمْتِعَانِ

این کتاب که من تصنیف میکنم اگر مشتمل بر غیر این معنی و مقصود بودی از فتون آداب و صنوف اشعار مدوئه بسیار آسانتر بودی از جمع اخبار شهری که محل او مندرس شده باشد و اهل او منقرض گشته و از آن نام و نشانی مانده و هر قصه و خبری و حکایتی در مرتبه خود یاد کردن و من بیشتر از آنچه درین کتاب مسطورست از کتابهای بلدان و بنیان و تواریخ خلفا و از کسانی که ایشانرا معرفتی و خبری و دانشی بوده بدان یاد گرفتم و از صحف و دفاتر موجوده بنزدیک ایشان بیرون آوردم و غرض من درین سخن

۱ - در نسخه اصل چنین ضبط گردیده : « و وطن ساختند و اخبار یاد کنم »

آنست که چون منکری بداند و ببیند که من این کتاب و اخبار از این کتابها بیرون کرده ام و کتابی ساخته انکار نکند و نگوید که سخن دیگران جمع کرده است و نسبت آن با خود کرده ، نیست مرا درین کتاب بغیر از جمع و ترتیب مگر آن اخبار که خاص اند بقم و اهل قم که من در جمع آن زحمت کشیدم و آنچه جز از آنست از تواریخ و دیگر کتب است که من آنرا درین کتاب ایراد کرده ام تا بدان مزین و آراسته گردد و چون این کتاب را مطالعه نمایند ایشانرا حظ [و] انتفاعی باشد از بهر آنک هر کس که مطالعه این کتاب نماید و نظر در این کتاب کند او را باقم و اخبار قم چنانچ مرا میل و ارادتست او را میل و ارادت بخواندن بود چه غرض و مقصود من ذکر شهر خود و همشهریان خود و ذکر مناقب و مفاخر و مآثر ایشانست و همیشه این معنی در میانه اهل زمان جاری و عادت بوده و بعضی از بعضی فرا گرفته و در کتب خود جمع کرده و بودیعه یاد کرده تا مجموعه ایشانرا طراوتی و لذتی و زینتی باشد و مع هذا تصنیف هر مبتدئی و تألیف هر مخترعی از سخن لاغر و فربه و خلل و حشو و زیاده و نقصان خالی و صافی نباشد و بی تکلف که از اهل انصاف نباشد هر آنکسی که مطالعه این کتاب کند و آنکس از اهل عقل و فضل و تمیز و معرفت باشد از من طلب آن نماید از شرایط تألیف و تصنیف چنانچ مبرز فاضل کامل را با آنک علم او محیط باشد که هر کس که طلب عیبی کند البته بیابد و معنی این آیت نیز میداند که **فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ** و این مثل نیز شنیده باشد که **لَا تَعْدِمُ الْحَسَنَاءُ دَامًا** یعنی زن صاحب جمال هر چند که در حسن و جمال بمرتبه اعلی رسیده باشد مذمت کننده خود را کم و کم نیابد و چون عفو فرماید و بر زلل و خطا مسامحه و اغضا نماید و موضع خلل بصواب و سداد اصلاح کند بزرگی نموده باشد و در محاسن و مناقب خود افزوده و محمود شیم خود اظهار کرده زیرا که مؤلف هر کتابی از قول عیب جوی سلامت نخواهد بود اعم از آن که در آن تألیف مخطی باشد یا مصیب چنین گویند که **مامون** مصحفی را طلب کرد که دروغلط و سهو واقع نشده باشد کاتبی دانا با احتیاط بنشست و بتکلف مصحفی بنوشت چون **مامون** نظر کرد در آن مصحف دید که در اول آن در این آیت که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** لفظ رحیم را بر رحمن مقدم داشته بود و بیشترین مردمان دشمنان او بودند و درین

غلط او را جاهل و نادان شمردند و مع هذا من معترفم بدانکه مبلغ و مقدار علم و فهم من اینست و قیمت هر مردی در آن مقدارست از علم و دانش که خود را بدان بیاراید و آنچه من درین کتاب جمع کرده ام اگر حقیقت و اگر باطل نسبت آن با صاحبش کرده ام و آنچه درین کتاب اتفاق افتاده است از افراط و تفریط در لفظ و در فعل من از آن بری ام چه سخن دیگریست و منسوبست با صاحبش و من از خدای عز و جل در می‌خواهم که ما را بذکر خود مشغول گرداند و بر شکر نعم حریص و ما را در قول و عمل توفیق صلاح و صواب دهد و از عجب و تکبر و جهل و غلبه هوی و تعصب و از قول بیفایده و از آنچه ما شناسیم و گوئیم و ندانیم و دعوی آن کنیم در پناه خود گیرد و بحبل متین او معتصمیم و در هر حالی ازو طلب یاری میکنیم و برو توکل مینماییم و بیغمبر او و اهل بیت و اولاد و عترت او را وسیله و شفیع میسازیم و هوالموفق للصواب و حسبنا و نعم الوکیل

باب اول - در ذکر قم و سبب نام نهادن قم بدین نام بعد از نام نهادن او بفارسی و ذکر قدیم امر قم و حدیث آن و صورت فتح ناحیه آن و انتهای حدود آن و مسافت اقطار آن و ذکر طول و عرض و برج طالع آن و عدد راهها و دروازهها و میدانها و مسجدها و حمامات آن و سبب جدا کردن آن از اصبهان و وقت شهر ساختن آن و آنچه در بقعه و خطه قم داخل است و بدان تعلق دارد از ضیاعها و نامهای آن و ذکر باروی کهنه و نو و ذکر اول مسجدی که بقم بنا نهادند و منبر را در آن نصب کردند تا آنگاه که مسجد جامع بدان بنا نهادند و منبر بدان نقل کردند و ذکر سرهای خراج و دارالضرب و سرهای حکام و ولات و زندانها و ذکر کاربزهها و جویها و رودخانهها و آسیاها و مقاسم آبهای آن و مساتیق آن و عدد ضیاعها و رساتیق آن از اهل عرب و عجم و ذکر آن ضیاع و رساتیق که از دیگر شهرها باقم جمع و اضافت کردند و ذکر بعضی از طلسمات و ذکر بعضی آتشکدهای نواحی آن که مشهور و معروف بوده اند و ذکر فضیلتهای قم و نواحی و ساکنان آن و آنچه از آفات و عاهات بدیشان رسیده است و این باب مشتمل است بر

هشت فصل

باب دوم - در آنکه قم را چند نوبت مساحت کرده اند و چند نوبت مال بر آن نهادند و مبلغ خراج آن چند نوبت بوده است و نامهای ضیاع آن و ذکر انواع خراج تا آنکه که شیخ **امین ابوالحسن عباد بن عباس** رحمه الله در آنسال که او را وفات رسید و آن سنه ثلثین و ثلثمائة^۱ هجریه بود مقرر گردانید و ذکر نجوم و رسوم و مؤن و اخراجات آن و ذکر رسوم صدقات بقم و آنچه در امر خراج در ایام عجم و در اسلام آمده است و ذکر وجوه اموال و احکام زمینها و این باب مشتملست بر پنجاه فصل.

باب سیم در ذکر **طالیه** که بقم نزول کردند و وطن ساختند و ذکر بعضی از فضائل مرویه در حق ایشان بعد از ابتدا بذکر اولاد امیر المؤمنین **علی و فاطمه و ائمه معصومین علیهم السلام** و عدد فرزندان ایشان و مدت اعمار ایشان و وقت وفات ایشان و این باب مشتملست بر دو فصل.

باب چهارم - در ذکر آمدن عرب از آل **ملک بن عامر** اشعری بقم و آوه و وطن ساختن ایشان بقم و آوه و سبب آمدن ایشان از کوفه بقم بر اختلاف روایات و بجه سبب **حجاج یوسف محمد بن سایب بن مالک** اشعری را بکشت و این باب مشتملست بر دو فصل.

باب پنجم - در ذکر اخبار رجال عرب **اشعریان** آنهایی که مسلمان بودند و اسلام آوردند و سبب مسلمان شدن ایشان و مهاجرت ایشان با حضرت رسالت و فضیلتهای مرویه در حق ایشان و حکومت و مفاخر مشهوره و اخبار درباره ایشان در ایام جاهلیت و ذکر قبایل و عشایر ایشان و بعضی از واقعهها و ایام اشعار ایشان و این باب مشتملست بر دو فصل.

باب ششم - در ذکر انساب عرب از فرزندان بر سبیل عموم و فضل **یمن** بر سبیل خصوص و ذکر نسب **قحطان** و آن روایات که درین باب مروی اند و این باب مشتملست بر پنج فصل.

باب هفتم - در ذکر اخبار عرب که بقم متوطن شدند و کدام از ایشان مرتبه

۱ - در متن نسخه اینجانب سنه ثلثین و ثمانائة نوشته شده که سال ۸۳۰ میشود و این غلط از کتاب رخ داده و صحیح سنه ثلثین و ثلثمائة میباشد که ۳۳۰ است.

ریاست و بزرگی یافت با بعضی دیگر از اخبار ایشان بر سبیل عموم و این باب مشتملست بر پنج فصل

باب هشتم - در ذکر حوادث و واقعه‌های مشهوره که در میان این جماعت عرب

واقع آمده اند و این باب بر یکفصل موضوعست

باب نهم - در ذکر جماعتی از عرب و عجم از خلفا و سایر سلاطین که بقم

والی و حاکم و صاحب مرتبه بودند و ذکر بعضی از کتّاب دیوان که اسامی ایشان محفوظ

بوده است و این باب مشتملست بر یکفصل

باب دهم - در ذکر وقت ظهور اسلام بقم و ذکر فضائل مروّیه در شأن عجم

و ذکر عجم که بقم بوده اند در آیام القدیم و آیام الحدیث از آن کسانی که از قم بوده اند

و از آنهایی که بقم آمده اند و این باب سه فصلست

باب یازدهم - در ذکر تواریخ سنین وّلات و حکام قم و جریب‌ها و خراج و مسافت

آن در سال شهر و کوره گردانیدن و آن سنه نسیع و ثمانین^۱ هجریه است تا آخر سنه ثمان

و سبعین و ثلثمائة^۲ و ذکر نامها و بعضی از اخبار و عدد ایشان و آن دو بیست و یک شخص اند

و این باب مشتمل است بر یکفصل

باب دوازدهم در ذکر اسامی قضاة بقم و بعضی از اخبار ایشان و بجه سبب

خلفا قضاة را بقم فرستادند تا بوقت خلافت **مکتفی** و ذکر نامهای مردانی از عرب که

عرب ایشانرا اختیار کردند از برای حکومت و قضاء بتراضی ایشان تا آنگاه که **مکتفی**

دیگر باره رسم تولیت قضاة بقم معین کرد و قضاة را بقم فرستاد و این باب مشتملست بر

یک فصل

باب سیزدهم - در ذکر سنن خلفا و وزرا و حوادث مورّخه بقم و دیگر شهرهای

اسلام بعد از ابتدا بذکر مولد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تمامی اخبار او از روز

مبعث او تا روز هجرت و دیگر تواریخ کزیده از سال هجرت تا آخر سنه ثمان و سبعین

و ثلثمائة^۳ و این باب مشتملست بر یکفصل

۱ - ۸۹ هجری

۲ - ۳۰۲ - ۳۷۸ هجری

باب چهاردهم - در ذکر ضیاع و حصص سلطان بقم و آوه و انواع آن از خاصه قدیمه معروفه بعباسیه و از عامه و فراتیه سهلانیه و بعقوبیه و حدیثه مقبوضه در سنتی ست و سبع و ستین و ثلثمائة^۱ و مبلغ خراج آن و عدد سهام آن با ذکر دیگر از سببهای شهر آوه که در دفتر سلطانی یاد نکرده اند و این باب مشتملست بر يك فصل

باب پانزدهم - در ذکر ضیاع و حصص موقوفه بقم و ذکر مبلغ خراج آن و عدد سهام آن و ذکر بائر و خراب از آن و ذکر متولیان از اهل قم از عرب و عجم و ایشان چهل نفر بوده اند و ذکر تفحص احوال بدین حصص موقوفه و بمتولیان از جهت خلفا و ولای بقم تا آنگاه که جمله اقطاع شدند و این باب مشتملست بر يك فصل

باب شانزدهم - در ذکر اسامی بعضی از علمای قم و عدد خواص ایشان و ایشان دوست و شصت و شش نفر بوده اند و عدد عامه از اهل قم که بقم مشهور بوده اند و آن چهارده نفر بوده اند و ذکر مصنفات و روایات ایشان و بعضی از اخبار ایشان و این باب مشتملست بر دو فصل

باب هفدهم - در ذکر اسامی بعضی از ادبا و کتاب و امثال ایشان که بقم بوده اند از مثل فیلسوف و مهندس و منجم و نسّاح و وراق با ذکر بعضی از اخبار و رسائل و مصنفات ایشان و این باب مشتملست بر يك فصل

باب هیجدهم - در ذکر بعضی از شعرا که مدح اهل قم گفته اند و عدد آنکسانی که ذکر و شعر ایشان محفوظ و مشهور بوده است و ایشان چهل نفرند و ذکر شعرایی که بقم و آوه پیدا شدند با بعضی از اشعار ایشان بعربی و فارسی و ایشان صد و سی نفرند و این باب مشتمل است بر سه فصل

باب نوزدهم - در ذکر یهودیان و مجوسیان بقم و نواحی آن و مالی چند که بر ایشان حواله بوده است و رسوم آن و آنچه وارد شده درین باب از آثار مروّیه و سبب ترك کردن ترسابان و وطن ساختن بقم و نزول کردن در آنجا باختلاف روایات و این باب مشتملست بر يك فصل

باب بیستم - در ذکر بعضی از خاتمه‌های قم و ذکر بعضی از عجایب دنیا و عمرهای

پیغمبران علیهم السّلام و عدد ایشان و تمامی تواریخ روزگارها، و سنین قرون و ملوک
عرب و عجم و مختصر از اخبار ایشان و بعضی از اخبار اعم از آدم علیه السّلام تا
زمان هجرت رسول ما صلی الله علیه و آله و سلّم و ذکر بعضی از سنن عرب و آداب و
احکام و مناقب ایشان و بتهای ایشان در آیام جاهلیت با ذکر بعضی از روایات وارده
در باب توحید و ذکر خاصهای قریش و بنی هاشم و مکه و مدینه و اخبار نادره از روایات
شیعه و غیر ایشان و این باب مشتملست بر پنج فصل

باب اول

در ذکر قم و سبب نام نهادن قم بدین نام بعد از نام نهادن او بفارسی و ذکر قدیم امر قم و حدیث آن و صورت فتح ناحیت آن و انتهای حدود آن و مسافت اقطار آن و ذکر طول و عرض و برج طالع آن و عدد راهها و دروازهها و میدانها و مساجد و حمامات آن و سبب جدا کردن آن از اصبهان و وقت شهر ساختن آن و آنچه در بقعه و خطه قم داخل است و بدان تعلق دارد از ضیاعها و نامهای آن و ذکر باروی کهنه و نو آن و ذکر اول مسجدی که بقم بنا نهادند و منبر در آن نصب کردند تا آنگاه که مسجد جامع بدان بنا نهادند و منبر بدان نقل کردند و ذکر سراهای خراج و دار الضرب و سرای حکام و ولات و زندانها و ذکر کاربزهها و جویها و رودخانهها و آسیاها و مقاسم آبهای آن و مساتیق آن و عدد ضیاعها و رساتیق آن از اهل عرب و عجم و ذکر آن ضیاع و رساتیق که از دیگر شهرها باقم جمع و اضافت کردند و ذکر بعضی از طلسمات و ذکر بعضی آتشکدهای نواحی آن که مشهور و معروف بوده اند و ذکر فضیلتهای قم و نواحی و ساکنان قم و آنچه از آفات و عاهات بدیشان رسیده است و این باب مشتملست بر هشت فصل،

فصل اول

در ذکر قم و سبب نام نهادن آن بدین اسم بعد از نام نهادن فارسی آن و ذکر قدیم امر و حدیث آن و صورت فتح ناحیت آن و انتهای آن و مسافت جوانب آن و ذکر طول و عرض و برج آن و در آنک قم را چند راهست و چند درب و چند میدان و چند مسجد و چند حمام بوده، چنین گویند و چنین روایت کرده است **احمد بن ابی عبد الله** برقی^۲ در کتاب بنیان که شهر قم را از برای آن قم نام کردند که در ابتدای حال مستنقع

۱ - در اصل نسخه، مقاسمات، ۲ - ابو جعفر که در سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ وفات کرده از برقه قم،

مياه بوده است یعنی جای جمع شدن آبها و آب تیمره^۱ و انار بدین زمین که امروز قبضه قم است جمع میشد و آنرا هیچ منفذی و رهگذری نبود از اطراف تیمره و انار آب می آمد و بدین موضع جمع میشد و بحوالی وجوانب آن انواع گیاه رسته شد و علفزار کشته چنانکه چراگاه دو آب بود و روزگار^۲ از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده سبز شده تا غایت که این موضع را کبود دشت نام کرده بودند و در عرب جمع شدن آب را قم گویند^۳ و ازین جهت که آفتابه را قمقه گویند و جمع آن قماقم چون قم مجمع

۱ - خ، ل، ثیمره - در کتاب محاسن اصفهان مافروخی همه جا تیمره و مثناة دیرتین آورده که دیرره همان تیمره است که چون تاء و دال فریب المخرج میباشد تبدیل میشوند (رجوع بصفحات ۱۸، ۳۶، ۶۵، ۵۶ کتاب مافروخی طبع اینجانب نماید) و احمد بن قاسم بن علی بن رستم دیرتی از آنجاست و صاحب بن عباد در اشعاریکه اشتیاق خود را باصفهان ظاهر ساخته چنین میگوید:

ذکرت دیرت اذ طال الفناء بها
یا بعد دیرت من ابواب جرجان

و در کتاب معجم البلدان یاقوت حموی متوفی ۶۲۶ هجری چنین ضبط شده:

التیمرة - بضم المیم قال الهیثم بن عدی کانت مساحة اصبهان ثمانية فرسخاً فی مثلها وهي ستة عشر رستاقاً فی کل رستاق ثلثمائة و ستون قرية قديمة سوی المحدثه و ذکر فیها التیمرة الکبری و التیمرة الصغری و تیمره اشقباء نشود یا تیتیر چه بموجب آنچه یاقوت نوشته است تیمر از قرای شام است تیتیر - بالفتح ثم السکون و فتح المیم قرية بالشام و قبل من شق الحجاز قال امرء القیس:

یعنی ظعن الحی لما تحملوا
لدى جانب الافلاح من بطن تیمرا

(ص ۹۰۸ ج ۱ کتاب معجم البلدان طبع و و مستنقلد)

۲ - مطلب نارساست که مینویسد « و روزگار از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده سبز شده» چه روزگار سبز نشود مگر آنکه بگوییم مجازاً استعمال کرده مانند اینکه میگوییم از کثرت گیاه در دیوار سبز بود ولی مسلماً فصیح نیست و در دیوار باز معلی برای این استعمال دارند که روزگار ندارد مگر آنکه قیاساً تصحیح کرده بگوییم و روزگار [درازی حوالی وجوانب آن] از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده سبز شده تا غایت که این موضع را کبود دشت نام کرده اند.

۳ - القمقم آیه معروفة من نحاس و غیره یسخن فیها الماء و یكون ضیق الرأس قال الاصمعی هورومی معرب کمکم بکافین عجمیتین و قال عنتره:

وکان ربا او کعبلاً معقداً

حش القیان به جوانب قمقم

ومنه استعیر لا ناء صغیر من نحاس او فصة اوصینی یجعل فیها ماء الورد و لقد استظرف من قال:

لقمقم ماء الورد اکبر منه

لدفع ثقیل مثل قطعة جلود

تقول له قم قم فان دمت جالساً

فعماً قلیل سوف تطرد بالعود

که قمقه را معرب کمکم دانسته اند و گلاب یاش را نیز نوعی از قمقه وصف کرده اند و نیز بطوریکه در متن اشاره شده از قسمت ذیل میتوان استدراک کرد که عرب جمع شدن آب را در معلی قم گوید:

و قمقم - ذهب فی الماء و غمر حتی غرق و منه قول رؤبة: من خرف فی قماقما قمقما، که تقدم یعنی فرورفت در آب تا غرق شد و قماق دریا را گویند و مجازاً مرد جلیل را نیز خوانند، (منتخب از ص ۳۲ ج ۹ تاج العروس طبع مصر)

آبهای تیمره و انار بود آن را قم نام نهادند و بعضی دیگر گویند چنانچ یاد کردیم که قبضه قم مجمع و مستنقع آبهای تیمره و انار بود و او را از هیچ طرف منفذی و رهگذری نبود بحوالی و جوانب آن چندین علفزار و مرغزار بواسطه کثرت آب پیدا شده بود و از جوانب و اطراف رعات و شبانان بواسطه علف کرد بر گرد آن خیمه زدند و خانه‌ها بنا نهادند و ماوی ساختند و آن خانهای ایشان را بفارسی کومه^۱ نام نهادند پس بسبب مرور ایام و زمان درین اسم تخفیفی واقع شد و گفتند 'کم' پس آن را معرب گردانیدند و گفتند قم بعد از آن جویی از آن موضع روان گردانیدند با موضعی براه ری که آنرا قارص گویند بمرور ایام که آب در آن موضع روان میشد و از هر جانب خاکرا فرا میگرفت تا آنگاه که رود خانه کشت و آبهای تیمرین و انار در آن روان میشد و چنین گویند که برابر تیمره و برق رود^۲ چشمه بود بسیار آب بدبوی که آنرا 'کب می' گفتند بیشترین این آب که بزمین قم جمع میشد از چشمه 'کب رود' یعنی از وادی 'کب بعد از آن' کب رود را معرب گردانیدند گفتند قمرود و همچنین احمد بن ابی [عبدالله] برقی گوید که این چشمه و این موضع اسکندر بینباشت، چنین گویند که کبشها و کوسفندهای بزرگ راست و پای محکم می بست و سر ایشان می برید و ایشانرا با گوشت و پوست و دست و پای در منبع آن آب می انداخت و بعد از آن بفرمود تا خاک آوردند و بر سر ایشان ریختند و پیاپی محکم کردند، راوی چنین گوید که من این موضع و چشمه را دیدم که آب از آنجا بیرون می آمد نه بسیار، اهل قم از روان کردن آن آب ابا میکردند و منع مینمودند از سبب آنکه نباشد که بدان آب غرق شوند و همچنین آل سعد اشعریان که بقم غلبه شدند از اخراج این آب منع می کردند.

و چنین گویند که قم را در قدیم الايام صفرا نام نهادند و صفرا خواندند و در روزگار عجم تا آنگاه که آل سعد بن ملک نزول کردند بقم آب عزیز الوجود و کم بوده است و در کتاب سیر الملوك عجم چنین آورده اند که چون بهرام گور^۳ بجانب

۱ - کومه خانه را گویند که ازنی و علف سازند و گاهی بالزبانان در آن نشسته معافطت قالیوزراءت کنند و گاهی صبادان در کمین صید نشینند (برهان قاطع) ۲ - در اصل احمد بن عبدالله برقی ضبط شده است وی همان احمد بن ابی عبدالله برقی است که یاقوت از حمزه اصفهانی نقل میکند که: وقال حمزة بن الحسن الاصبهانی فی تاریخ اصبهان احمد بن ابی عبدالله البرقی کان من رستاق برق رود ۳ - در اصل نسخه: بهرام گور

بلا دارمنیه میرفت اتفاقاً رهگذر او بر دیه‌ی بود از تخوم ساوه که آنرا طخروود میگویند بدین دیه آتشکده بنا نهاد و آتش در آن بر افروخت و بازاری در آن پدید کرد و قم و رستاقهای آنرا بنا نهاد و آنرا **ممجان** نام نهاد و بمزدجان بازو کشید و **ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی** الفقیه چنین روایت کند در کتابی که آنرا کتاب بلدان نام کرده است که قم را **قمساره بن لهراسف** بنا کرده است ،

و **ابو عبدالله حمزه بن حسن** اصفهانی در کتاب اصفهان یاد کرده است که چون عرب اشعریان بقم آمدند در جوانب قم در خیمهای از سوی نزول کردند چون درین ناحیت متمکن شدند در صحاری هفت ده خطه و منزل ساختند و سراها و بناها و قصرها و عمارتها بنا نهادند و فرود آمدند و آن هفت ده **ممجان** و **قزدان**^۱ و **مالون** و **[جمر]**^۲ و **سکن** و **جلنبادان** و **کمیدان** است که الیوم قصبه و محلههای قم است و حصون و حصارهای این دیهها درین محال قایم و راسخ اند و علامات و نشان آند ، چون سراهای ایشان بدین دیههای هفت گانه بسیار شد و بیکدیگر نزدیک گشتند از نامهای این هفت دیه نام **قریه کمیدان**^۳ اختیار کردند و مجموع این دیههای هفت گانه را **کمیدان** نام نهادند بعد از مدتی چند در این نام اختصار کردند و چهار حرف از جمله نش حرف **کمیدان** بینداختند و بر دو حرف اختصار کردند و گفتند **کم پس اعراب دادند**^۴ و گفتند **قم** و این تخفیف و اختصار و اقتصار در میانه ایشان بسیار بوده است و عادت شده و رسم و عادت ایشان در اسماء عجمیه بدین جاری بوده است چنانچ انار در اصل انار بار بوده است بعد از آن اختصار کردند در او و گفتند انار و انار اسم وادی قم بوده و بار اسم کنار وادی ورهگذر آن و این رستاق را انار بار نام کردند از برای آنک بر کنار وادی واقع شده و همچنین در اسم **کرج** اختصار کردند زیرا که در اصل **بوهین** کره بوده است و همچنین در **ایام فرس** آنرا **بوهین** کره خوانده اند یعنی **خرمنگاه کرج** و همچنین در اسم **داراب** اختصار کرده اند زیرا که در اصل وضع **دارابجرد**^۵ بوده است

۱ - خ ۱ ل - قزوان ، ۲ - از نسخه سقط شده چه در محل دیگر نام هفت ده را مؤلف آورده است ،

۳ - هنوز نام کمیدان در قم معروفست و در خارج شهر قم محلی بدین نام خوانده میشود ، ۴ - مقصود آستکه معرب کردند و گفتند قم ، ۵ - دارابگرد فارس است یعنی شهر داراب و میگردند دارا این

شهر را بنا کرده است ،

همچنانچ قم در اصل 'کمیدان' بوده است بعد از آن اختصار کردند و معرب گردانیدند و گفتند قم و 'کمیدان' نام ده بوده است و ایشان نام ده و نام رستاق که 'کمیدان دبه' بوده از دیبهای او یکی گردانیدند گاهی کمیدان گفته اند و مرادشان دبه 'کمیدان' بوده است و گاهی 'کمیدان' گفته اند و مرادشان مجموع دیبهای هفت گانه بوده است که 'کمیدان' یکی از آنست همچنانچ اردستان اسم رستاق است و نام دبه که قصبه آن رستاق است پس سبیل و طریق انقلاب 'کمیدان' با قم که آن اسم قریه و رستاق است همچو طریق و سبیل کوره اردستانست

و چنین گویند که نام این ناحیت در آخر ایام مملکت فرس از ایام **قباد** تا با ایام و زمان **یزدجرد** و **یران** آبادان کرد کواد^۱ بوده و یران یعنی خراب آبادان کرد کواد یعنی **قباد** عمارت کرد و آبادان گردانید سبب آنک چون **قباد** بدین ناحیت میگذشت در آن روز گمار که پیش ملک هیاطله میرفت چون بدین ناحیت رسید در غایت خرابی بود از خرابی او پرسید گفتند که هیچ ملک از ملوک هر ناحیت و موضعی را که **اسکندر** آنرا خراب کرده است بعمارت و آبادانی آن رغبت نمیکند و نمی فرماید چون **قباد** **بدارالملک** خود مراجعت مینمود چون بدین ناحیت رسید بفرمود تا آنرا عمارت کردند و بدین نام نهادند و کوره اصفهانرا بدو شق کرد یکی شق جی و یکی شق تیمره و این شق تیمره را بدین اسم نام کرد و همچنین چون عرب بدینجا آمدند و فتح این شق بر دست رؤسای مقدمه لشکر **احنف بن قیس** میسر شد و **احنف** بتیمره مقیم بود و عرب این کوره را هم شق تیمره نام کردند و این اسم بر وی باقی بماند تا آنگاه که **رشید** آنرا کوره گردانید پس کوره و شهر را هر دو قم نام کردند بدین دستور که ما یاد کردیم نواحی و رسانیقی که خارج از تیمره بودند مجموع داخل تیمره گردانیدند تا غایت که دیوان خراج از فارسی با عربی کردند **مِن رُستاقِ قاسانِ مِن شقِ دِرام^۲ و مِن شقِ آبروژ** و ذکر نواحی که با تیمره ضم کرده بودند مجموع یاد نمیکردند بلکه بر یکی اقتصار میکردند و مجموع را بدان نسبت میکردند و همچنین **حمزه** روایت کند که این ناحیت

۱ - کواد و کوات همان غباد یا قباد پدر کسری انوشیروان پادشاه ساسانی است

۲ - در کتاب محاسن اصفهان مافروخی شق دارم ضبط شده است

از اصفهان نقل و جدا کرده‌ام و در قدیم الدهر استان درام خوانده اند این حکایت که ما مجموع یاد کردیم از زبان حمزه در اشتقاق عرب نام قم را از نام کمیدان بلاشک از اختراع حمزه است و از خاتمه‌های اوسبب آنک نام قم بانفراد و نام کمیدان بانفراد و هر دو بهم در آیام القدیم بوده و شنیده [شده] و صحیح و معتبر و معتمد در آنک قم را چراقم نام نهادند روایتیست که برقی گوید که قم مجمع آبهای تیمره و انار بود بواسطه گیاه و علف رعاة احشام و صحرا نشینان آنجا نزول کردند و خیمه زدند و خانه بنا کردند و آن خانه را کومه نام کردند بعد از آن تخفیف کردند و گفتند کم بعد از آن معرب گردانیدند و گفتند قم معتبر و درست این روایتست و در روایت شیعه در حدیثی که من در فصل هشتم ازین باب یاد کنم آمده است که در آنشب که رسول خدا **محمد مصطفی** صلی الله علیه و آله و سلم را باسمان بردند ابلیس ملعون را دید که بدین بقعه بزانو در آمده و مرفق هر دو دست بر سر زانو نهاده و نظر در زمین میکرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت قم یا ملعون یعنی برخیز ای ملعون بدین سبب قم را قم نام کردند و در روایتی آمده است که من در فصل هشتم شرح و بسط آن خواهم کردن که قم را از آن جهت نام کرده اند که قائم آل محمد علیه و علیهم السلام را از این شهر مدد و معاون و مساعد خواهد بود چنانچ بدان سبب خروج کند و ظهور فرماید والله اعلم

ذکر صورت
فتح ناحیت قم
راویان فتحهای بلاد اسلام روایت کنند که بیشترین نواحی اصفهان که **ابوموسی** اشعری و امیران لشکر او فتح کردند و بگشادند بجنگ و قهر بود و بتیغ و شمشیر بریشان غلبه کردند و فتح بر وجه صلح نبوده و ابروز بتیمرتین همه نواحی اصفهان بوده پس مینماید که فتح ناحیت قم بجنگ و محاربت بوده زیرا که اعمال ناحیت قم باعمال آن نواحی متصل بوده و همچنین **ابوعلی عبدالرحمن بن عیسی بن حماد** همدانی المعروف بکاتب **بکر بن عبدالعزیز** در کتاب خود که آنرا کتاب همدان نام کرده است چنین یاد کرده است که من کتب اموال و غیر آنرا مطالعه کرده‌ام و در آنجا یافته‌ام که **ابا عبید** و **شافعی** و **مالک** روایت کرده‌اند که مجموع بلاد جبال فتح آن بجنگ و قهر و استیلا